یک خاطره

خاطره‌سردار رحیم صفوی از شکست حصر آبادان

نگران شهادت باقری بودم

متن زیر برگی از خاطرات سردار رحیم صفوی از عملیات ثامن الائمه(ع) و فرماندهان و رزمندگان دخیل در آن است.

طرح ما برای حمله از ۳ محور بود؛ «محور دارخوین» به فرماندهی حسین خرازی که ۵ تا ۷ گردان و یک تیپ ارتش داشت، «محور فیاضیه» که سردار احمدی با ۵ گردان فرمانده آن بود، «محور ایستگاه ۵ و ۷» که قربانی و اسدی فرماندهان آن بودند و محور ماهشهر که عساکره فرمانده آن به اضافه یک یگان از ارتش بودند. حسن باقری به محور دارخوین رفت، من به محور فیاضیه و رشید به ایستگاه ۵ و ۷ و فرماندهی آنها را برعهده گرفتیم.

عکس هوایی که ارتش از موقعیت نیروهای عراقی گرفته بود خیلی به ما کمک کرد. جای تانک‌های عراقی خیلی مشخص بود. اساس کار ما تصرف دو پل «قصبه» و «مارخ» بود که عراقی‌ها از آنجا رد شده و وارد آبادان شده بودند. بچه‌های محور دارخوین پیشروی کردند. ما در فیاضیه و ایستگاه ۵ و ۷ با مشکل مواجه شدیم. عراقی‌ها کانالی را که ما کنده بودیم شناسایی کرده و بسته بودند. محور دارخوین ساعت ۱۰ تا ۱۱ صبح پل اول را گرفت.

حسن باقری زنگ زد گفت شما هم پل دوم را بگیرید. گفتم ما به مشکل برخورده‌ایم، خودت این کار را بکن. طولی نکشید پل دوم را هم گرفتند. حسن باقری از نظر فرماندهی، طرح‌ریزی عملیات، جمع‌آوری اطلاعات و قانع کردن فرماندهان و قدرت بیان و استدلال قوی و تعیین‌کننده بود. بعد از این عملیات بود که با او نشستیم و تیپ و گردان و... برای سپاه تشکیل دادیم. طرح و عنوان تیپ‌ها را حسن باقری می‌داد. مثل تیپ امام‌حسین، کربلا، عاشورا، تیپ ۱۴ امام حسین، خلاصه باقری در ساماندهی ساختار تیپ‌ها و لشکرهای سپاه کمک بزرگی بود.

شهید باقری بسیار شجاع بود. همواره نگران شهادت ایشان بودم. در جبهه بود که ازدواج کرد. یک بار که می‌خواست به‌خانه برود گفت ما نان نداریم اجازه دارم دو تا نان از قرارگاه برای خانه ببرم؟ از ما برای بردن دو تا نان اجازه شرعی می‌گرفت. به‌شدت نسبت به حیف و میل بیت‌المال و تدارکات جبهه حساسیت داشت. معتقد بود بهترین امکانات و غذا باید در خط مقدم توزیع شود و هرچه عقب‌تر می‌آمد امکانات و غذای کمتری داده می‌شد. سن خیلی کمی داشت. بسیاری از بسیجی‌ها و سپاهی‌ها کم‌سن و سال بودند. یکی از آنها آقای قالیباف بود که وقتی به جبهه آمد ۱۶ سالش بود. هر چی به او اصرار کردیم که برود عقب و در تدارکات باشد نمی‌رفت. خیلی جسور بود. ۱۹ سالش بود که فرمانده لشکر شد. استعداد عجیبی داشت.

افراد بالای ۸۰ سال سن هم داشتیم. پیرمردی بود که ما اسم او را «حاج‌آقا و جعلنا» گذاشته بودیم. می‌گفت این عراقی‌ها را خدا احمق آفریده، چشم و گوششان بسته است. آیه «وجعلنا» می‌خواند، به میان عراقی‌ها می‌رفت و وضو می‌گرفت و برمی‌گشت. بارها این کار را کرد...

دکتر «محمد درخور» جانباز دفاع مقدس از عملیات «ثامن‌الائمه» در مهر سال ۱۳۶۰ می‌گوید

شکست حصر آبادان اعتماد به نفس را به جبهه‌ها آورد

سال اول ما انسجام خوبی نداشتیم و عراقی‌ها توانستند پیشروی کنند. بعد که به خودمان آمدیم آنها را در هر جایی که بودند نگه داشتیم و تثبیت کردیم. مثلا در قسمت جنوب نتوانستند آبادان را بگیرند و در ساحل غربی شهر ایستادند. از دارخوین عبور کردند و در ساحل شرقی ایستادند. در اهواز تا نزدیکی «دب حردان» آمدند. کار ما تثبیت آنها بود و نمی‌گذاشتیم جلوتر بیایند. سال ۶۰ با توجه به مسائل سیاسی کشور بیشتر رویکردمان کلاسیک نظامی و توجه به نظرات خاص ارتش در تصمیمات مهمی بود

■ آرمان شریف

بعد از خلع بنی‌صدر از سمت فرماندهی کل قوا و فرار او از ایران نیروهای نظامی باید به دشمن نشان می‌دادند که جبهه‌ها متکی به شخص نیست و نیروی ایمان رزمندگان است که عامل وحدت و قوت جبهه‌هاست. پس از عملیات «فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا» که اولین عملیاتمان بعد از فرار بنی‌صدر بود، نیاز به عملیاتی بزرگ‌تر برای کسب اعتماد به نفس رزمندگان ضروری به نظر می‌رسید. عملیات ثامن‌الائمه(ع) در مهرماه سال ۶۰ که منجر به شکست حصر آبادان شد اعتماد به نفس لازم را برای پیروزی‌های دیگر به فضای جبهه‌ها دمید. حالا جانباز دکتر «محمد درخور» که در ثامن‌الائمه(ع) اولین حضورش در مناطق جنگی را تجربه می‌کرد از شکست حصر آبادان و نحوه انجام این عملیات می‌گوید.

■■■

نحوه ورود شما به جبهه چگونه و از چه سالی بود؟

اولین عملیاتی که من در آن شرکت کردم، سال ۶۰ در سن ۱۵ سالگی در عملیات ثامن‌الائمه(ع) بود که برای حضور در آن از خوزستان اعزام شدم. آن زمان هنوز تیپ و لشکر وجود نداشت و نیروها به شکل گروه و دسته‌های کوچک یا گروهان از شهرستان می‌آمدند و حداکثر در سطح گردان شکل می‌گرفتند و عازم مناطق جنگی می‌شدند. گروهان ما به دارخوین رفت و در خط شیر که سردار صفوی تشکیل داده بود مستقر شدیم و در گردانی سازماندهی شدیم که فرمانده‌اش شهید خرازی بود و بیشتر اعضایش بچه‌های اصفهان بودند. در انرژی اتمی مستقر شدیم و تمرین و آمادگی جسمانی را برای عملیات می‌دیدیم.

سال‌های اول جنگ که نیروهای نظامی ما سازماندهی نداشتند وضعیت جبهه‌ها در آبادان و خرمشهر چگونه بود؟

سال اول ما انسجام خوبی نداشتیم و عراقی‌ها توانستند پیشروی کنند. بعد که به خودمان آمدیم آنها را در هر جایی که بودند نگه داشتیم و تثبیت کردیم. مثلاً در قسمت جنوب نتوانستند آبادان را بگیرند و در ساحل غربی شهر ایستادند. از دارخوین عبور کردند و در ساحل شرقی ایستادند. در اهواز تا نزدیکی «دب حردان» آمدند. کار ما تثبیت آنها بود و نمی‌گذاشتیم جلوتر بیایند. سال ۶۰ با توجه به مسائل سیاسی کشور بیشتر رویکردمان کلاسیک نظامی و توجه به نظرات خاص ارتش در تصمیمات مهم بود.

سازماندهی نیروهای مردمی به چه شکل بود؟

سازماندهی ما کلاسیک نبود و عموما نیروهای مردمی و ستاد جنگ‌های نامنظم با کارهای چریکی، پارتیزانی و شبیخون جلوی دشمن را می‌گرفتند. سعی بر ناامن کردن خطوط دشمن بود. سعی کردیم در حد مقدوراتمان با دشمن روبه‌رو شویم. تاکتیک‌هایمان بیشتر برگرفته از تفکر مردمی بود. بارقه‌های کار نظامی منسجم و سازمان یافته‌مان از سال ۶۰ زده می‌شود؛ آن هم زمانی که رویکردهای فرماندهی کل قوای وقت و بعضی از تاکتیک‌های کلاسیک ارتش جواب نمی‌دهد. تغییراتی در سطح فرماندهی عالی جنگ رخ می‌دهد که همان تغییرات منجر به طراحی عملیات «فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا» در دارخوین می‌شود. گرچه در این عملیات چندان موفق نمی‌شویم اما تاکتیک‌های روبه‌رو شدن با دشمن را شناسایی می‌کنیم و این تاکتیک در عملیات ثامن‌الائمه خودش را نشان می‌دهد. اعتماد به نفس لازم را پیدا می‌کنیم و می‌فهمیم چطور مقابل دشمن بجنگیم. اولین عملیات سازماندهی شده مشترک با ارتش مهر ۶۰ بر اساس فرمان امام برای شکستن حصر آبادان انجام شد.

محورها و طراحی عملیات ثامن‌الائمه چگونه بود؟

عملیات از سه جبهه طراحی شد. یکی از فیاضیه آبادان، دیگری نهر شادگان و یکی هم از شمال که تاکتیکمان آتش زدن کارون بود. ما در گردانی که شهید خرازی حضور داشت، بودیم و روز آخر در سوله بزرگ انرژی اتمی شهید باقری برایمان توضیح می‌داد که می‌خواهیم چه کار کنیم. شهید باقری تحت فشار بچه‌ها که برای انجام عملیات عجله داشتند مجبور شد بگوید شب پنجم مهر عملیات می‌کنیم و قول گرفت که خبر از آنجا بیرون نرود. عراقی‌ها در سنگرهایشان مغرور مستقر بودند و باور نمی‌کردند عملیاتی استحکامات آنها را دور بزنند. محور عملیاتی ما نهر شادگان بود. نزدیکی‌های غروب با لندکروز در محورها مستقر شدند. باز هم دشمن نتوانست تشخیص دهد این ستون‌کشی برای امشب است. در نهر فصلی شادگان که آن زمان خشک بود مستقر شدیم و بر اساس دستوری که آمد حدود ساعت ۱۰ شب به سمت خاکریز اول عراقی‌ها حرکت کردیم. گردان ما به فرماندهی شهید خرازی خط‌شکن بود. چون اولین بار به جبهه آمده بودیم خیلی چیزها را نمی‌دانستیم و در حال کسب تجربه بودیم. یکی از بچه‌های اصفهان قبل از عملیات برایمان صحبت کرد و گفت شاید خیلی‌هایتان اولین بار باشد به جنگ می‌آیید، می‌خواهم خیالتان را راحت کنم و در چهار واژه می‌گویم جنگ چیست: جنگ یعنی خون، گلوله، کشتن و کشته شدن. در ذهن ما جنگ با همین چهار واژه نقش بست. عملیات شروع شد، به خاکریز اول عراقی‌ها رسیدیم. آنجا بچه‌های تخریب‌چی معبر باز کردند و فهمیدیم معبر چیست. ارتش آتش تهیه ریخت و فهمیدیم آتش تهیه چیست. بعد هم الله‌اکبر را گفتند و به سمت خاکریز دشمن حرکت کردیم. عراقی‌ها خیلی مقاومت کردند و تعدادی شهید شدند. به هر صورت آنجا را گرفتیم و پشت خاکریزشان رفتیم. آنقدر آنها آنجا راحت بودند و خیالشان جمع بود که بیرون خوابیده بودند و در سنگر نبودند.

فکر نمی‌کردند چنین اتفاقی بیفتد؟

از وضعیتشان مشخص بود باور نمی‌کردند خاکریزشان شکسته شود. بعد هم شکسته شد و ما هم به سمت جاده اهواز ـ آبادان رفتیم و همان شب به جاده رسیدیم. تا صبح در جاده بودیم. بچه‌های فیاضیه هم تا مارد آمدند و روز بعد خودمان را تا ساحل شرقی کارون رساندیم و مستقر شدیم. عراقی‌ها پل‌ها را منهدم کردند تا جلوتر نرویم. رفتند آن سمت و کار تمام شد. هفتم مهر ما پشت ساحل شرقی کارون مستقر بودیم و برای همیشه عراقی‌ها از شرق کارون به غرب کارون رفتند.

به نظرتان پیام امام چه تأثیری در روند عملیات و شکستن حصر آبادان داشت؟

پیام امام باعث انسجام و انگیزه شد و خیلی از اختلافات را حل کرد. همان روزها نیروهای جوان ارتش و سپاه سر کار آمدند. هر چند در این عملیات آقای رضایی هنوز فرمانده کل سپاه نشده بود ولی اثرات حضور نفرات جدید مثل آقای نامجو، فلاحی و صیاد مشخص شد و بعد از آن اینها فرماندهان جنگ شدند. این اولین عملیات بزرگمان بود که با موفقیت اجرا شد و تلفاتمان خیلی کم بود. هنوز در ساختار نظامی تیپ و لشکر نبودیم و حداکثر گردان بود. مثلاً یک گروهان ما با بچه‌های اصفهان یک گردان شدیم و یک محور به ما سپرده شد. گردان‌هایی از ارتش و نیروهای مردمی هم بودند. منظور امام چیزی دورتر از جریان آبادان بود. ایشان می‌خواستند رزمندگان اعتماد به نفس را در جبهه به دست بیاورد و در این کار موفق هم شدند. حصر آبادان شروع آزادسازی مناطق تصرف شده بود.

گزارش

سفری کوتاه به خانه باصفای برادران شهید سیفی

پسرانمان را فرستادیم تا خاک بر سر صدام کنند

■ زینب محمودی

در یکی از روزهای گرم تابستان برای تهیه گزارش از خانواده دلسوخته دو شهید به اتفاق دو خواهر از مسئولان امور ایثارگران حوزه ۳۲۰حضرت نرجس (س) در دل شلوغی‌های روزمره به خانه‌ای ساده و آرام قدم گذاشتیم که آرامش و صفایش را از روح دو شهید این خانواده به عاریت داشت. شهیدان قادر و رسول سیفی که در سال‌های ۶۱ و ۶۲ در سومار و پنجوین به شهادت رسیدند، دو پسر از هفت پسر خانواده سیفی‌اند که همه پسران به جبهه اعزام شدند و اکنون که بیش از ۳۰ سال از شهادت دو پسر خانواده می‌گذرد پدر و مادر پیر و سالخورده شدند که شاید حتی توان راه رفتن هم نداشته باشند و نیازمند مساعدت مسئولان هستند تا به وضع بیماری و رنجشان رسیدگی شود.

پدر شهیدان سیفی دچار بیماری قلبی است و به تازگی عمل جراحی کرده و قادر نبود خاطره چندانی از پسران شهیدش بگوید و چندبار بغض گلویش را گرفت و گفت دخترم ما شهید دادیم و سال‌ها داغ جگر گوشه‌های‌مان را به جان خریدیم و تحمل کردیم و خوشحالیم که برای رضای خدا و دفاع از اسلام و امنیت کشورمان قربانی دادیم اما وقتی وضع بی‌حجابی جامعه و قدر نشناختن مقام شهیدان و خانواده شهدا را می‌بینیم بیشتر دل‌شکسته می‌شویم.

این پدر دو شهید گلایه‌هایی از عدم رسیدگی مناسب مسئولان به امور او و خانواده‌اش داشت و با توجه به بیماری قلبی که دارد، توان رسیدگی شخصی به‌حق و حقوقش را ندارد. «وطن سیفی» پدر شهیدان، لابه‌لای صحبت‌هایش چندبار بغض می‌کند و همین موضوع باعث می‌شود تا تعدادی از بسیجیان حوزه حضرت نرجس که همراهمان هستند اشک بریزند و فضای خاصی در حین گفت‌وگو ایجاد شود.

پدر شهیدان ادامه می‌دهد: پسرم قادر در ۱۷ سالگی در سومار در عملیات بیت‌المقدس شهید شد و فرزند دیگرم رسول که از بسیجیان لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله بود در ۱۹ سالگی و در پنجوین عراق به شهادت رسید و بعد از ۱۵ سال تکه استخوانی از پیکرش باقی مانده بود که آن را برایمان آوردند.

در ادامه این گفت‌وگو بانو زهرا سروری مادر شهیدان سیفی می‌گوید: من و همسرم مشوق فرزندانم برای حضور در جبهه بودیم. پسرم قادر قبل از انقلاب فعالیت‌های مبارزاتی داشته و چند بار نزدیک بود دستگیر شود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت بسیجی‌اش در پایگاه مسجد شدت گرفت و هفت پسرم به صورت داوطلب بسیجی در جبهه حق علیه باطل حضور داشتند.

وی ادامه می‌دهد آن زمان بعضی‌ها می‌گفتند چرا همه پسرانت را راهی جبهه می‌کنی؟ می‌گفتم بروند خاک بر سر صدام کنند و از وطنمان دفاع کنند. پسرانم خالصانه در اوان جوانی‌شان به جبهه رفتند تا از ناموس و خاک سرزمین اسلامی‌شان دفاع کنند تا اسلامی که به رهبری امام خمینی (ره) در این کشور پایه‌گذاری شد پیروز باشد اما وقتی بدحجابی‌ها و بی‌عدالتی و پایمال کردن خون شهیدان را می‌بینیم، غصه ما بیشتر می‌شود.

بانو سروری مادر دو شهید و پنج رزمنده ادامه می‌دهد: حتی حاضرم با این کهولت سنم آموزش اسلحه ببینم و هر زمان کشورم نیاز به دفاع داشت مانند پسران شهیدم جانم را برای کشور اسلامی‌ام قربانی کنم.

در ادامه این گفت‌وگو از پدر شهیدان سیفی می‌پرسم: وظیفه مسئولان در قبال خون شهدا چیست؟

پاسخ می‌دهد: مسئولان جامعه را درست کنند جلوی بی‌حجابی و بی‌عدالتی را بگیرند و بدانند شهیدان برای چه رفتند؟ وقتی پسرم رسول دید امنیت این کشور در خطر است غیرتش به جوش آمد گفت بروم اسلحه برادر شهیدم را به دست بگیرم و راهی جبهه شد. پسرانم به عنوان بسیجی و داوطلب در هشت سال دفاع مقدس حضور داشتند و هنوز برای این کشور حاضرم خودم و پسرانم را قربانی کنم.

این مادر و پدر باگذشت بیش از ۳۰ سال از شهادت دو پسرشان در نقطه پرجمعیت و شلوغ شهر در خانه‌ای ساده و بی‌آلایش زندگی می‌کنند و انتظاری جز قدر دانستن خون شهیدانشان ندارند. پدر و مادر شهیدان سیفی سالخورده و دل‌شکسته‌اند از اینکه قدر امنیت و آرامش جامعه اسلامی که حاصل خون شهیدان و ایثار جانبازان و آزادگان است دانسته نمی‌شود و خواسته‌شان از مسئولان این است که مقابل ناهنجاری‌های اجتماعی چون بدحجابی‌ها گرفته شود. بیت‌المال پایمال نشود و بی‌عدالتی‌ها رفع شوند تا ایران اسلامی که سرآمد همه کشورهاست همواره در مسیر رشد و اعتلا باشد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۳۶۲

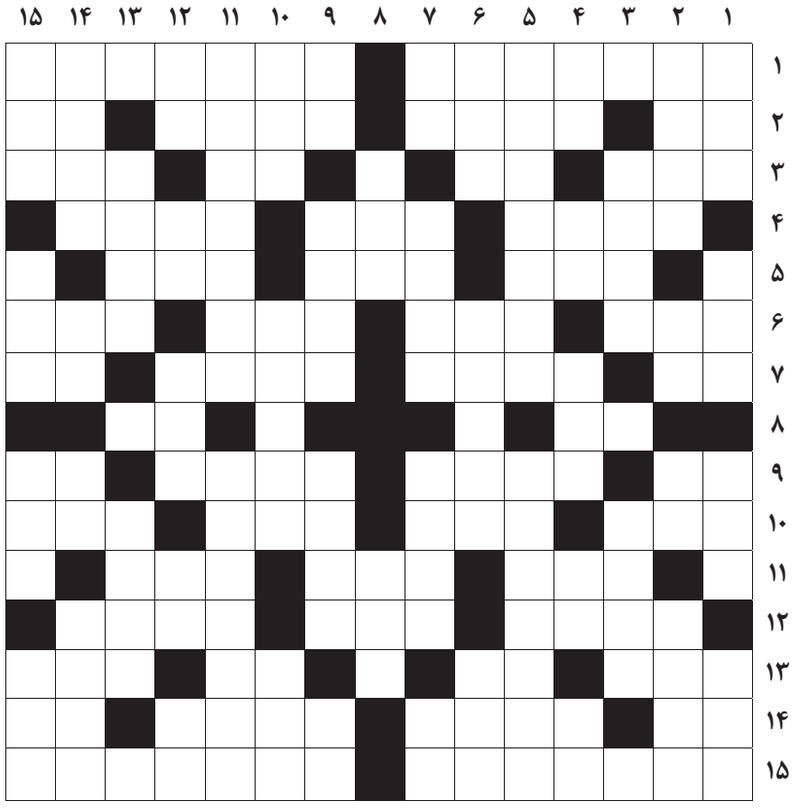

از راست به چپ

■ ۱- از سرداران جبهه‌های نبرد حق علیه باطل که خطاب به رزمندگان می‌گفت در جبهه‌ها عاشورایی بجنگید- غله آردکن ■ ۲- نوعی چاشنی غذا- علامت تأیید پای نامه- کرانه‌های آسمان- ضمیر انگلیسی ■ ۳- جغد- شامل همه- رفوزه- جامه بلند ■ ۴- فریاد بلند- آفت زراعت- عامل تلطیف روحیه ■ ۵- کوچه و برزن- ضمیر اشاره- زمین آماده برای کشت ■ ۶- مهار شتر- هر مثلثی دارد- چاره ناتمام- گاز تنفسی ■ ۷- توانایی درک و تشخیص- دست دوستی- شهر فرش آذربایجان شرقی- مروارید ■ ۸- عدد شروع بازی- فرمولی در مسابقات اتومبیلرانی ■ ۹- بازیکن جلوی دروازه‌بان- جزیره- پیغام و خبر- چاشنی ساندویچ ■ ۱۰- مدارا کردن- به رخ کشیدن خوبی و احسان- از درختان جنگل‌های شمال- مزد و پاداش ■ ۱۱- پرچم- پدر آذری- هم رادیو دارد و هم دریا! ■ ۱۲- مهاجم دهه شصت پرسپولیس و تیم ملی- ظرف پوستی آب- سمت راست ■ ۱۳- قرین ایمان است- به سیگار می‌زنند- پروفسور حیوانات- ضربه‌ای در تنیس ■ ۱۴- تای جامه- شعله آتش- پیوند ازدواج- مساوی ■ ۱۵- اتوبان- شلاق

از بالا به پایین

■ ۱- آب نوشیدن- آبفشان حمام- ساختمان بلند- شهری در سوریه ■ ۲- وزش باد- حافظه کوتاه‌مدت رایانه- سطح دست- ریشه موی انسان ■ ۳- دورنگار- ماده شیمیایی صابون ■ ۴- مادر لر- سخنی که در آن حلاوت دیگری است- ارزش و قیمت- رودی در چین- صحرای خشک بی آب و علف ■ ۵- اپیدمی- بالاترین لایه جو ■ ۶- زیان‌آور- ثروتمندان- مرزبان ■ ۷- حرف فاصله- از مواد لبنی- خانه کوچک تابستانی- میوه پاییزی ■ ۸- به رنگ سرخ- از ملزومات ورزش کشتی ■ ۹- یک و یک- طبق تزیینی روز عقد- پایتخت چک- الفبای موسیقی ■ ۱۰- مقابل حضر- نام یکی از انبیای بنی‌اسراییل در زمان بخت‌النصر- گریه کردن ■ ۱۱- هدیه خاطره‌انگیز- بیزاری و تنفر ■ ۱۲- سفید آذری- شهر برج طغرل- نقره- قوم ذبح‌شده- زنده ■ ۱۳- از اندام گیاهی- مخلوطی از خشکبار و مغزها ■ ۱۴- فکر و نظر نو- از بت‌های جاهلی- صورت- جدید و تازه ■ ۱۵- دستگاهی در موسیقی سنتی ایرانی- خانه انسان‌های نخستین- کشیدنی در کار دیگران!- تیغه پروانه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳			۴		۲			
۹					۵			۷
۶								۸
	۲		۳					
	۷		۹	۶				
						۱	۵	
			۷			۶	۱	
	۹	۸					۴	
			۵		۳			

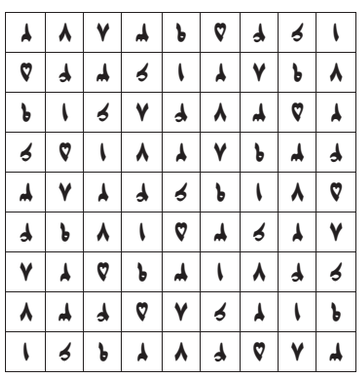

جدول کلمات متقاطع
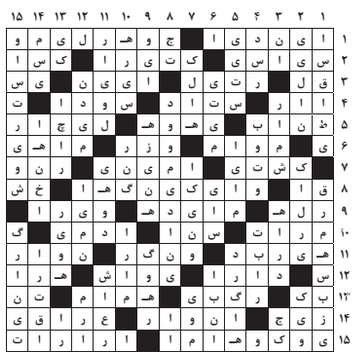
پاسخ جدول شماره ۴۳۶۱